

تعبیر قصه‌های پریان و آن‌ها، آنیموس در قصه‌های پریان

ماری - لوئیز فُن فرانتس
ترجمه مهدی سر رشته داری



فرانتس، ماری - لوئیز فون، ۱۹۱۵-۱۹۹۸ م.

Franz, Marie-Luise von

تعبیر قصه‌های پریان و آنیما و آئیموس در قصه‌های پریان / ماری - لوئیز فون فرانتس؛ ترجمه مهدی سرشته‌داری؛

ویراستار مهدی سجودی مقدم.

تهران: مهراندیش، ۱۳۹۵.

۳۹۲ ص: ۲۱/۵ × ۱۴/۵ س.م.

۳۳۰۰۰ ریال ۷-۱۹-۶۳۹۵-۶۸۸۰

۴۴۲۲۲۶۵

۳۹۷/۰۹

GR ۵۵۰ ف ۴ ۷ ۱۳۹۵



در این کتاب از «نشانه درنگ» که با علامت «ا» مشخص می‌شود، استفاده شده است. «نشانه درنگ» نویسه مناسبی است که به جای ویرگول نابجا می‌نشیند و بسیاری از دشواری‌های خواندن درست متن فارسی را نیز برطرف می‌کند.



تعبیر قصه‌های پریان و آنیما و آئیموس در قصه‌های پریان



- ماری - لوئیز فون فرانتس.
- ترجمه مهدی سرشته‌داری.
- ویراستار: مهدی سجودی مقدم.
- صفحه‌آرایی: مهراندیش • چاپ اول: تیرماه ۱۳۹۶.
- چاپ: هنگام • ۵۰۰ نسخه • شماره‌ی نشر: ۶۳۹۵-۶۸۸۰-۷.
- قیمت: ۳۳۰۰۰ تومان • شابک: ۶۳۹۵-۶۸۸۰-۷.



هرگونه خلاصه‌نویسی، تکثیر و یا تولید مجدد این کتاب، به صورت کامل و یا بخش‌ها، آن اعم از چاپ، کپی، فایل صوتی یا الکترونیکی بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع و موجب پیگرد قانونی است.

انتشارات مهراندیش

خیابان فلسطین، نرسیده به خیابان جمهوری، کوچه رازی، پست مینا، شماره ۴.

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۸۹۳۶۵ • ۰۹۱۹۷۲۸۱۱۶۹ • ۰۹۱۲۵۵۹۱۶۰۲

www.mehrandishbooks.com mehrandishpub@gmail.com

@mehrandishbooks

www.ketab.ir/mehrandishbooks



فهرست

۷	مقدمه مترجم
۱۹	تعبیر قصه‌های پریان
۲۱	پیشگفتار
۲۵	تنوری‌های مربوط به تعبیر قصه‌ها
۵۵	قصه‌های پریان، اسطوره‌ها و سایر داستان‌های آکتایی
۷۱	یک روش برای تعبیر روان‌شناختی
۸۱	تعبیر قصه سه پر
۱۰۱	قصه سه پر - ادامه
۱۲۱	قصه سه پر - پایان
۱۲۹	سایه، آنیما و آنیموس - در قصه‌های پریان
۱۶۰	شاهپور حلقه
۱۸۵	چالش آنیما - شاهدخت افسون‌شده
۱۹۴	کلیسای مخفی
۱۹۵	هیزم‌شکن
۱۹۶	ستاره



۲۱۷	کلاه‌پشمنی
۲۲۳	شاه ریش‌برفکی
۲۳۹	دختری که با ماه و کِلِه ازدواج کرد
۲۵۲	عروس سفید و عروس سیاه
۲۵۷	آنیمّا و آنیموس - در قصه‌های پریان
۲۵۹	مقدمه
۲۶۱	دلاور سرخ‌پوش پیر
۲۷۵	اسب سحرآمیز
۳۰۷	کاری، دختر قبا چوبی
۳۱۳	جادوگر دشت
۳۲۱	قصه‌های مربوط به آنیمّا
۳۲۵	شاهدخت سیاه‌پوست
۳۳۹	ترازبانوی باکره

مقدمه مترجم

دو کتاب تعمیر قصه‌های دیوان و آنیما و آنیموس در قصه‌های پریان که در این مجلد پیش رو دارید با نگاهی به مفاهیم روان‌شناسی یونگی نوشته شده، خواننده را به نظریه تیپ‌شناسی شخصیتی او ارجاع می‌دهد. از این روی فایده نخواهد بود تا توضیح مختصری در مورد عناوین تیپ‌شناسی شخصیتی از نظر یونگ ارائه شود. یونگ الگوی [تیپ‌شناسی شخصیتی] خود را بر اساس پژوهش گسترده تاریخی در مورد مسئله تیپ‌های شخصیتی در ادبیات، اسطوره، زیبایی‌شناسی، فلسفه و روان‌شناسی به وجود آورد. او در پی گفتار کتاب تیپ‌های روان‌شناختی که حاوی پژوهش محققانه او و خلاصه مشروح کتابی است که به آن دست یافته است، می‌نویسد:

این کتاب ثمره نزدیک به بیست سال کار در حیطه روان‌شناسی است. [مفاهیم آن] به تدریج در اندیشه من بالیده شد و بر اساس دانش‌ها و تجربیات بی‌شمار یک روان‌کاو در جریان معالجه بیماری‌های عصبی، از معاشرت با زنان و مردانی از سطوح مختلف اجتماع، با سروکار یافتن به یک اندازه با دوست و با دشمن، و بالاخره از نقد ویژگی‌های روان‌شناختی خود من شکل گرفت.

طبقه‌بندی‌های قدیمی بر اساس مشاهده الگوی رفتار عاطفی و یا طبایع آدمیان

استوار بود، بدین معنا که معتقد بودند طبایع مختلف (صفرا، سودا، بلغم، دم) باعث می‌شود که اشخاص در زندگی مسائل را به شیوه‌های مختلفی درک کنند و در مقابل آن واکنش نشان دهند. الگوی یونگ با حرکت انرژی روانی (لیبیدو) و شیوه جهت‌گیری عادی یا ترجیحی افراد در جهان سروکار دارد.

یونگ بر این اساس هشت گروه نمونه را از یکدیگر تفکیک می‌کند: دو گرایش شخصیتی درون‌گرا^۱ و برون‌گرا^۲ و چهار عملکرد یا شیوه سمت‌وسوایی یعنی فکر^۳، دریافت حسی یا حسانی^۴، شهوده^۵ و احساس^۶ که هریک ممکن است به شیوه^۷ برون‌گرا یا درون‌گرا عمل کنند.

یونگ ابتدا یک تقسیم‌بندی کلی شخصیت‌ها را به دو نوع برون‌گرا و درون‌گرا تقسیم می‌کند.

برون‌گرایی و درون‌گرایی شیوه‌های مختلف انطباق و همسازی [با محیط] هستند. در تیپ‌های برون‌گرا انرژی روانی به‌سوی جهان خارج حرکت می‌کند و بین شخص و عالم خارج ارتباط برقرار می‌نماید. این تیپ به‌طور طبیعی و خودجوش به ابره - اعم از آدم‌ها، اشیاء و درآمدهای بیرونی - علاقه زیادی دارد و ارزش زیادی برای آن‌ها قائل است. تیپ برون‌گرا وقتی در محیط بیرون عمل می‌کند و با دیگران رابطه دارد، راحت و آسوده است، به تنهایی نمی‌تواند توجه خود را به چیزی معطوف کند، مریض و ناراحت می‌شود. رآنچه‌که با عالم درون و با ذهنیت رابطه زیادی ندارد، از آن اجتناب می‌کند و گمانش دارد که امور ذهنی را بیمارگونه یا خودخواهانه بداند. از همین رو در نظر فرد برون‌گرا تمام درون‌گرا پایش در گِل است، خوشی برهم‌زن و بی‌حال و خودمحور و تودار است و کارهایش قابل پیش‌بینی است. در تیپ‌های برون‌گرا عوامل خارجی نیروی اصلی برانگیزنده

1. introvert.
2. extrovert.
3. thinking.
4. sensation.
5. intuition.
6. feeling.

قضایات‌ها، دریافت‌ها، احساسات، علائق و اقدامات به شمار می‌آیند. افراد برون‌گرا به سفر، ملاقات با افراد جدید و دیدن مکان‌های جدید علاقه دارند. ماجراجویی و خوش‌باشی را دوست دارند، با کسی رودربایستی ندارند و رفتارشان دوستانه است. به گفته یونگ «شاخص فرد برون‌گرا معمولاً یک طبع خونگرم و اجتماعی، واقع‌بین و انعطاف‌پذیر است که به سرعت پیوند آشنایی برقرار می‌کند و به آسانی، رگه تردید و دودلی را کنار گذاشته، اغلب با اعتماد و خاطر آسوده به وضعیت‌های شناخته‌شده قدم می‌گذارد.»

در شخصیت‌های برون‌گرا جریان انرژی روانی (لیبیدو، انرژی زندگی) از ذهن به سوی جهان بیرون رشی حرکت می‌کند، ولی در عین حال یک ضد جریان ناخودآگاه پنهان درونی نیز به همان بیرون به عقب، در جهت ذهن، جاری است. در مقابل تیپ درون‌گرا تیپ است که لیبیدوی (انرژی روانی) او به درون سرازیر می‌شود و او را با دنیا و انرژی بیرونی و با فانتزی‌ها و احساساتش مرتبط می‌کند. او به ذهن و تصویرهای درونی علاقه زیادی دارد و ارزش زیادی برای آن‌ها قائل است. تیپ درون‌گرا وقتی به «خود» خودش باشد و اجباری به سازگاری با شرایط بیرونی نداشته باشد، بهتر از هر حالت دیگری عمل می‌کند. او ترجیح می‌دهد که با خودش باشد و در مجامع و میهمانی‌ها بزرگ احساس راحتی نمی‌کند. یونگ می‌نویسد شاخص درون‌گرایی «معمولاً یک طبع مردد، متفکر و کناره‌گیر است که به کار خود مشغول است، از امور کناره می‌گیرد و همیشه اندکی حالت تدافعی دارد» در تیپ‌های درون‌گرا جریان انرژی روانی (لیبیدو) به‌طور معکوس از شیء به سوی ذهن در حرکت است و این نوع شخصیت‌ها مداماً مرعوب تأثرات خارجی هستند، ولی خودشان از این امر آگاهی ندارند که با برون‌گرایی ناخودآگاهشان انرژی روانی را به‌طور مخفی از شیء و از جهان بیرون می‌گیرند و به آن می‌دهند.

فرد درون‌گرا ذاتاً محافظه‌کار است و محیط آشنای خانه و صرف وقت با چند دوست نزدیک خود را ترجیح می‌دهد. تیپ درون‌گرا که بیش از آدم برون‌گرا گرایش

به خودکفا بودن دارد، ممکن است آدم برون‌گرا را به عنوان شخصی دمدمی مزاج، فرصت طلب، دورو، و یک ولگرد سطحی توصیف کند.

یک جانبه بودن توانائی‌های هر دو تیپ درون‌گرا و برون‌گرا نقص آن‌هاست و این نقص به صورت کم ارزش دانستن تیپ مخالف بروز می‌کند.

در مجموع می‌توان گفت که در تیپ‌های برون‌گرا ابژه^۱ یعنی اشیاء، مردمان دیگر و واقعیت بیرونی حائز اهمیت اصلی است و در تیپ‌های درون‌گرا سوژه^۲ یعنی واقعیت درونی مهم است.

هر دوی این‌ها هر دو گرایش برخوردار است، ولی معمولاً یکی از این گرایش‌ها تحول بیشتری از گرایش دیگر است. این دو گرایش به عنوان دو گرایش متضاد^۱ تابع قانون [زوج‌بازی] تضاد هستند. پس تأکید یک جانبه و بیش از حد بر هر یک از این گرایش‌ها باعث می‌شود که گرایش متضاد آن ظهور کند. ولی از آنجاکه این گرایش متضادی که بروز می‌کند، باز نشده و تحول پیدا نکرده است، به صورتی منفی و خام و نامتناسب ظاهر می‌شود. زاده‌رو کسانی که بی‌نهایت برون‌گرا هستند، گرفتار درون‌گرانی^۲ بالنده نشده و سعی خودشان می‌شوند که به صورت افسردگی بروز می‌کنند. تیپ‌های درون‌گرای افراطی هم ممکن است گرفتار یک برون‌گرانی غیراختیاری بشوند که آن هم خام و بی‌نتیجه و نامتناسب با واقعیت بیرونی است. به نظریونگ این دو ویژگی را با مراجعه به طبیعت می‌توان بهتر دریافت:

در طبیعت^۱ حیوانات یا زادوولد بسیار زیاد و وسایل دفاعی اندک دارند (مانند موش و خرگوش) و در نتیجه از جهان بیرون می‌گریزند و از آن پنهان می‌شوند؛ و یا از وسایل دفاعی قوی و زادوولد اندک برخوردارند (مانند شیر و خیل) و به جهان بیرون پا می‌گذارند. مورد اول را با درون‌گرانی و مورد دوم را با برون‌گرانی می‌توان همسان دانست.

یونگ آنگاه برای انسان چهار عملکرد روانی قائل می‌شود که آدمی می‌تواند

1. object.

2. subject.

به واسطه آن‌ها با جهان روبه‌رو شود و آن را بفهمد و با دیگران ارتباط برقرار کند. این عملکردهای اساسی عبارت‌اند از تفکر، احساس، دریافت حسی و شهود. منظور از عملکرد تفکر^۱ فرایند اندیشه‌شناسا است. تفکر یعنی توانایی منطقی برای شکل دادن به اطلاعات و داده‌ها و ترکیب کردن آن‌ها با یکدیگر از طریق ایجاد مفاهیم کلی. دریافت حسی عبارت است از ادراک به واسطه اندام‌های حسی جسمانی و عملکردی است که واقعیات بیرونی را درک کرده، از طریق حواس با آن‌ها همساز می‌شود. احساس عبارت است از عملکرد قضاوت یا ارزیابی ذهنی و عملکردی است که ارزش‌ها را برای ما تعیین می‌کند. کار احساس این است که برای روابط انسانی ارزش مثلثی^۲ و آن‌ها را برقرار کند. شهود یعنی ادراک به وسیله ضمیر ناخودآگاه (مثل «بیرنگی» محتواها و مضامین ناخودآگاه) به این معنا که ما از طریق شهود^۳ نشانه‌ها را حاصل می‌کنیم و چیزهایی را که خاستگاه آن‌ها نامشخص و مبهم هستند، درک می‌کنیم. این چهار عملکرد به صورت دو زوج متضاد تفکر - احساس (عملکردهای عقلی) و دریافت حسی - شهود (عملکردهای غیرعقلی) آرایش و ترتیب پیدا می‌کنند.

گرچه هر شخصی به‌طور بالقوه از هر چهار عملکرد برخوردار است، ولی درواقع معمولاً یکی از این عملکردها بیشتر از بقیه تحول پیدا می‌کند و بالنده می‌شود و آن را عملکرد اصلی یا عملکرد مهتر^۴ می‌نامند. از عملکردی را که از همه کمتر تحول پیدا کرده، از سایر عملکردها ابتدانی‌تر^۵ نامیده‌اند و از بقیه عملکردها جدا یا عقب مانده است، عملکرد خفیف^۶ یا عملکرد کمتر^۷ می‌نامند.

اغلب یک عملکرد دوم هم تقریباً به اندازه عملکرد اصلی بالنده می‌شود و آن را عملکرد کمکی^۸ می‌نامند. از آنجاکه هریک از این چهار عملکرد می‌تواند عملکرد

1. primary function.

2. inferior function.

3. auxiliary function.

اصلی باشد، چهار تیپ عملکردی می‌تواند وجود داشته باشد: تیپ فکری، تیپ احساسی، تیپ دریافت حسی و تیپ شهودی.

یونگ دوتا از این عملکردها را به عنوان عملکردهای عقلی و دوتا را به عنوان عملکردهای غیرعقلی وصف می‌کند. (او در این زمینه به ترتیب 'واژه‌های قضاوتی و دریافتی را هم' برای توصیف این عملکردهای عقلی به کار برده است.) تفکر به عنوان یک عملکرد تفکیکی (تفاوت‌گذاری) منطقی، یک عملکرد عقلی (نقاد) است. احساس هم به عنوان شیوه ارزش‌گذاری بر چیزهایی که درست داریم یا درست نداریم، می‌تواند به اندازه تفکر تفاوت‌گذار باشد. تفکر و احساس از این لحاظ [عملکردهای] عقلی می‌نامند که هر دو مبتنی بر یک فرایند فکری منطقی هستند که به هنگام قضاوت در یکدیگر ادغام می‌شوند.

یونگ دریافت حسی، شهود را عملکردهای (ادراک) غیرعقلی نامید. این هر دو 'شیوه دریافتن و ادراک' یزهای موجود هستند - دریافت حسی آنچه را در جهان بیرون وجود دارد، می‌بیند و 'شهود' آنچه را در دنیای درون وجود دارد، مشاهده می‌کند (یا می‌توان گفت که «برمی‌گیرد»).

اصطلاح غیرعقلی به صورتی که در مورد عملکردهای دریافت حسی و شهود به کار می‌رود، به معنای غیرمنطقی یا نامعقول نیست، بلکه بیرون از یا ورای [حیطه] عقل معنی می‌دهد. ادراک فیزیکی یک شیء منطقی و باستگی ندارد - اشیاء وجود دارند. به همین نحو شهود هم به خودی خود وجود دارد است؛ و به طور مستقل از عقل یا یک فرایند عقلایی اندیشه در ذهن وجود دارد. یونگ می‌گوید:

کاملاً اشتباه خواهد بود که [تیپ‌های غیرعقلی] را صرفاً به این سبب که قضاوت را تابع دریافت حسی و شهود قرار می‌دهند، «غیرعقلانی» تلقی کنیم. صحیح‌تر این است که بگوییم [این تیپ‌ها] بی‌نهایت عملی و تجربی هستند و منحصرأ بر اساس تجربه عمل می‌کنند - به طوری که در عمل ارزیابی آنها نمی‌تواند به سرعت و پایه‌پای تجربه

آن‌ها حرکت کند.

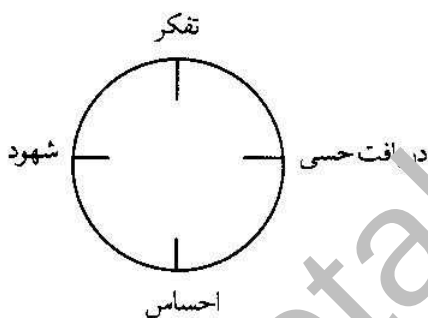
به‌خصوص مهم است که بین احساس به‌عنوان یک عملکرد فیزیولوژیک و سایر موارد استفاده معمول از این واژه تمایز قائل شویم. یونگ متوجه بود که ممکن است چنین سردرگمی‌ای به وجود بیاید: ما می‌گوییم احساس شادی، غم، خشم، پشیمانی و امثالهم داریم؛ حس می‌کنیم که هوا تغییر خواهد کرد یا بازار بورس سقوط می‌کند؛ ابریشم زیر دست ما نرم‌تر احساس می‌شود تا پارچه پشمی؛ احساس می‌کنیم که در جایی امور به مسیر درست نرفته‌اند. روشن است که واژه احساس را کار را بدو است به کار می‌بریم، زیرا این واژه در یک زمینه خاص می‌تواند به دریافت حس، فکر، شهود یا یک واکنش عاطفی ارجاع کند.

همان‌طور که گفتیم هر یک از این عملکردها می‌توانند درون‌گرا و یا برون‌گرا باشند و به این ترتیب ما با مثلاً یک شخصیتی (برون‌گرای فکری، درون‌گرای فکری، برون‌گرای احساسی، درون‌گرای احساسی، الخ...) روبه‌رو هستیم. در این زمینه می‌توان گفت که دریافت حس، فکر یا شهود می‌گوید که چیزی وجود دارد، تفکر به ما می‌گوید که آن چیز چیست، احساس ارزش آن چیز را برای ما تعیین می‌کند و شهود امکان‌ات نهفته در آن چیز را برای ما تعیین می‌نماید. اگر به یاد داشته باشیم، یونگ دو عملکرد اول (تفکر و احساس) را عملکردهایی عقلی و دو عملکرد دیگر (دریافت حسی و شهود) را عملکردهایی غیرعقلی می‌داند. هیچ‌یک از این عملکردها به‌خودی‌خود برای تنظیم و سروسامان دادن به آن‌ها که از خود و یا از جهان اطراف خود داریم، کافی نیست. یونگ می‌نویسد که برای دست یافتن به یک درک جامع به هر چهار عملکرد نیاز داریم.

برای آنکه یک سمت‌وسو یابی کامل حاصل شود، هر چهار عملکرد باید به یک اندازه سهم خود را ادا کنند: تفکر باید شناخت و قضاوت یا ارزیابی را تسهیل کند، احساس باید چندوچون اهمیت یا بی‌اهمیتی یک ابره را برای ما مشخص نماید، دریافت حسی باید از طریق دیدن و شنیدن و چشیدن و امثالهم

واقعیت عینی را به ما منتقل کند، و شهود باید ما را قادر سازد که امکانات پنهان در پس زمینه را حدس بزنیم، زیرا این هم جزئی از یک تصویر کامل از یک وضعیت معین است.

عملکرد اصلی (مهمتر)



عملکرد کیهن

آرایش این عملکردها به این ترتیب است که دو عملکرد عقلی در مقابل یکدیگر و دو عملکرد غیر عقلی هم در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند.

هرکس با یکی از این عملکردها به عنوان عملکرد اصلی خود به دنیا می‌آید و این عملکرد به علت اینکه برای شخص 'طبیعی' و 'در دسترس' استفاده از آن آسان است، هرچه بیشتر بالنده می‌شود و در مقابل 'سایر عملکردها' از لحاظ بالندگی عقب می‌مانند.

به عنوان مثال اگر شخصی با عملکرد اصلی تفکر، که یک عملکرد عقلی است، به دنیا آمده باشد، به ناچار آن عملکرد عقلی دیگر، یعنی احساس، بالندگی چندانی پیدا نمی‌کند و همان طور که اشاره کردیم، یونگ آن را عملکرد کیهن یا عملکرد خفیف می‌نامد و دو عملکرد دیگر این شخص 'به عنوان عملکردهای کمکی کار خواهند کرد.

بدیهی است که هریک از این عملکردها می‌توانند عملکرد اصلی باشند؛ یعنی می‌توان عملکردها را به دور این دایره چرخاند تا هریک در مقام عملکرد اصلی قرار بگیرد، ولی باید به یاد داشت که اگر عملکرد اصلی، یک عملکرد عقلی باشد، آن عملکرد عقلی دیگر، عملکرد کِهتر خواهد بود و اگر عملکرد اصلی، یک عملکرد غیرعقلی باشد، آن عملکرد غیرعقلی دیگر عملکرد کِهتر خواهد بود و دو عملکرد عقلی یا دو عملکرد غیرعقلی نمی‌توانند به عنوان عملکرد اصلی، عملکرد کمکی در کنار یکدیگر عمل کنند، زیرا هر دو قدرتمندند و به عبارت ساده دو پادشاه در اقلیمی نگنجند!

دلیل دیگر بالندگی عملکرد اصلی و «عقب ماندگی» عملکرد کِهتر این است که در خانواده یا گروه‌ها، اجتماعی و یا حتی در ازدواج نوعی تقسیم‌کار بر اساس عملکرد اصلی انجام می‌گیرد، به این معنی که کارهای فکری گروه و یا خانواده را کسی انجام می‌دهد که عملکرد اصلی او تفکر است و تا وقتی که گروه از هم نباشد، عدم بالندگی عملکرد کِهتر این فرد، یعنی تفکر او، اختلالی در کار او ایجاد نمی‌کند، ولی در صورت فروپاشی گروه، از آنجاکه هرکس مجبور است کلیه کارهای خود را به تنهایی انجام دهد، استنده از عملکرد فکری برای این شخص به مشکلی تبدیل می‌شود، زیرا این شخص بیش از فروپاشی گروه، در موارد لزوم، از عملکردهای فکری آن دسته از اعضا گروه به تفکر عملکرد اصلی آنان بود، استفاده می‌کرد و اکنون که تنهاست، نمی‌تواند از این زمینه به آنان اتکا کند. و چون عملکرد فکری او بالنده نشده است، برای استفاده از آن دچار مشکل می‌شود.

در ازدواج هم چون هرکس معمولاً به تیپ متضاد خود جلب می‌شود، در زندگی زناشویی از عملکرد اصلی خود استفاده می‌کند و از لحاظ استفاده از عملکرد کِهتر خود به همسرش اتکا می‌نماید؛ به عبارت دیگر در سال‌های اول ازدواج دو شریک زندگی پشت‌به‌پشت یکدیگر با جهان خارج روبه‌رو می‌شوند تا اینکه پس از گذشتن سال‌های اولیه و کسب اطمینان خاطر از ادامه راه و بقای

معیشتی خانواده رو به یکدیگر می‌کنند و آنگاه با ضعف‌های یکدیگر روبه‌رو می‌شوند.

همان‌طور که دیدیم، چهار تیپ عملکردی فکری، احساسی، دریافت حسی و شهودی وجود دارند.

تیپ فکری را عمدتاً می‌توان در میان مردها پیدا کرد. زندگی ذهنی این تیپ با حدریادی درگیر ایجاد فرمول‌های فکری و گنجاندن زندگی در این فرمول‌هاست. در این تیپ خودش را با عملکرد فکری‌اش یکسان بگیرد و از وجود سایر ملکیات‌ها اطلاع نداشته باشد، تفکر او گرایش به خودکامگی پیدا می‌کند و فرمول‌های فکری‌اش تمامیت زندگی را از بین می‌برد و آن را ناقص می‌کند. از آنجاکه تیپ فکری احساسی در تیپ‌های فکری خفیف‌تر از سایر عملکردهای این تیپ عمل می‌کند، به این‌ها تیپ‌های آن بیش از بقیه بی‌توجهی می‌شود. یعنی اگر روابط انسانی بخواهند در کار این فرمول‌های فکری حاکم بر این تیپ دخالت کنند، سریعاً قربانی می‌شوند.

تیپ احساسی را عمدتاً در میان زنان می‌توان یافت. در این تیپ هدف اصلی ایجاد و پرورش روابط انسانی است. خصوصیات بارز تیپ احساسی این است که نسبت به نیازهای انسانی حساس است و اما نسبت تا آن‌ها را برآورده کند. رابطه و تفاهم با دیگران بیش از هر چیز او را ارضا می‌کند. این تیپ عملکردی، در حالت‌های افراطی‌اش، بیش از حد بر مسائل شخصیت‌ها تأکید می‌کند. از آنجاکه تفکر 'عملکرد خفیف‌تر اوست، به توانایی خود در زمینه قضاوت در امور انتزاعی و غیر شخصی بی‌توجه است و یا آن را انکار می‌کند و تفکر 'تنها' پایداری مورد قبول اوست که در خدمت علانق مربوط به روابط احساسی باشد.

مشخصه اصلی تیپ دریافت حسی این است که به‌خوبی می‌تواند خود را با واقعیات ساده انطباق دهد. او به این راضی است که در ابتدایی‌ترین سطح، بدون هرگونه ظرافت و پیچیدگی، و تفکر یا تخیل با زندگی رابطه برقرار کند. تیپ دریافت حسانی 'باثبات و خاکی است، ولی در عین حال کسالت‌آور به

نظر می‌رسد. بصیرت و تخیل که می‌توانند این حالت در زندان خاک بودن را تعدیل کنند، از خصوصیات شهود هستند و عملکرد شهودی، عملکرد خفیف‌تر تیپ دریافت حسی است. درواقع تیپ دریافت حسی همه ابزارات شهودی را فانتزی‌های غیرواقعی می‌داند و آن‌ها را بی‌ارزش می‌شمارد و از این‌رو خود را از داروی بسیار لازم (شهود) برای رفع این کسالت و گران‌جانی‌اش محروم می‌کند. تیپ شهودی را عمدتاً یک جریان دائم بصیرت‌ها و امکانات جدید که از خیال فعال او نشأت می‌گیرند، به حرکت می‌اندازد. چیزهای جدید، عجیب و غریب و متفاوت او را همیشه به‌سوی خود می‌کشند. او اغلب روابط مبهمی را که بین چیزهایی که ظاهراً نامرتبط به نظر می‌رسند وجود دارد، می‌بیند و درک می‌کند. دیگران به‌سرعت به‌شرف می‌زنند و نمی‌رسند. وقتی از او می‌خواهند که کندتر کار کند، بی‌طاقت می‌شود و مسته‌بین خودش را کم‌هوش و خریف تلقی می‌کند. ضعف این تیپ دریافت حسی، او را به عملکرد خفیف‌تر او نیز به‌شمار می‌آید. رابطه‌اش با واقعیت قوی نیست. سخت‌کوشی لازم برای عملی کردن یک امکان یا قبولاندن شهودی زودگذر به دیگران را از او طاققت فرسایی است. به همین دلیل اغلب مورد سوءتفاهم قرار می‌گیرد و دیگران باید به‌شودهای او را عملی کنند. این تیپ‌های عملکردی به‌ندرت دقیقاً با تعریفی که در بالا از آن‌ها به دست دادیم، انطباق دارند. معمولاً بالندگی یک عملکرد کمکی حصص رصیات تندوتیزی را که به آن‌ها اشاره کردیم، تعدیل می‌کند. علاوه‌براین نکته دیگری هم وجود دارد: هر یک از این عملکردها می‌توانند برون‌گرا یا درون‌گرا باشند.

ایده‌آل این است که شخص هر چهار عملکرد را در اختیار و تحت اختیار داشته باشد تا بتواند واکنش کاملی نسبت به تجربه زندگی خود نشان دهد. یکی از هدف‌های روان‌شناسی یونگی این است که اشخاص را از وجود این عملکرد خفیف‌تر آگاه کند و به تحول و بالندگی آن یاری رساند تا شخص بتواند به تمامیت روانی خود دست پیدا کند.

بسیاری از برخوردها و مناقشات موجود در روابط انسانی را می‌توان از طریق

نظریه تیپ‌های روان‌شناختی یونگی درک کرد. به عنوان مثال یونگ تفاوت بین نظریه‌های فروید و آدلر^۱ را به این طریق توضیح داده است. نظریه فروید اساساً با نیاز فرد به ابژه بیرونی و عشق به آن سروکار دارد. از این رو نظریه او یک نظریه برون‌گراست. از طرف دیگر نظریه آدلر مبتنی بر نیاز فرد به حفظ حرمت نفس، حیثیت و قدرت است. آدلر بر یک نیاز درونی و ذهنی تأکید دارد و از این رو نظریه او یک نظریه درون‌گراست.

تفاوت بین تیپ‌های شخصیتی می‌تواند در روابط بین اشخاص مشکلاتی ایجاد کند. اختلافات زناشویی اغلب مربوط به تفاوت تیپ‌های شخصیتی هستند. اگر هر یک از تیپ‌های شخصیتی خود و اطلاع یافتن از اینکه تیپ‌های شخصیتی دیگری هم وجود دارند که به اندازه تیپ خود ما از اعتبار برخوردارند، اغلب می‌تواند به درک نفس به‌دین واکنش‌های خود ما کمک کند و روابط انسانی آگاهانه‌تر و پرمهرتری را به بار آورد.

از خواننده علاقه‌مند دعوت می‌شود که برای آشنایی بیشتر با مفاهیم آنیما، آنیموس و سایه به کتاب «چهارماتنه یونگی»^۲ از همین مترجم مراجعه کند.

مهدی سر رشته‌داری

شهریور ۱۳۹۵

۱. Alfred W. Adler.

۲. ماری لوئیز فن فرانکس. چهارماتنه یونگی؛ شناخت نفس، رویارویی با شخصیت مهتر، فرآیند تفرّد، انسان کیهانی. مهدی سر رشته‌داری. (تهران، مهراندیش، ۱۳۹۳).